فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc178434538)

[احتمال جدید 3](#_Toc178434539)

[مقدمه 3](#_Toc178434540)

[احتمال اول 3](#_Toc178434541)

[احتمال دوم 4](#_Toc178434542)

[اقسام فاقد قوه شهویه 4](#_Toc178434543)

[نوع اول 4](#_Toc178434544)

[نوع دوم 5](#_Toc178434545)

[جمع‌بندی 6](#_Toc178434546)

[نکته ششم ذیل روایات 6](#_Toc178434547)

[طرح یک سؤال 6](#_Toc178434548)

[مقدمه 7](#_Toc178434549)

[پاسخ به سؤال 7](#_Toc178434550)

[جمع‌بندی 8](#_Toc178434551)

**موضوع: مبحث نگاه / استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی**

# پیشگفتار

به مناسبت بحث اینکه در مسئله سی و هفتم مطرح شده بود مناسب دیده شد قبل از آن که به بحث خصی و عنین و مجبوب و کبیرالسن پرداخته شود، آن قاعده‌ای که از آیه استفاده می‌شود تنقیح می‌کنیم و ببینیم که از آیه شریفه با ضمیمه روایات چه قاعده‌ای و چه استثنائی مستفاد است.

دلیل ضرورت این مسئله این است که در متن آیه سی و یک سوره مبارکه نور به صراحت یک استثناء به عنوان **﴿اَلتّٰابِعِینَ غَیْرِ أُولِی اَلْإِرْبَةِ﴾** آمده است؛ از این جهت است که در آغاز بحث راجع به این چند عنوان که در مسئله آمده بود به آیه شریفه پرداختیم.

طبق روالی که ملاحظه فرمودید ابتدا در مقام اول آیه بماهی هی بررسی شد و به نتیجه‌ای رسیدیم و پس از آن در مقام دوم به ملاحظه روایاتی که در ذیل آیه وارد شده بود پرداخته شد و عرض شد که در روایات در آن باب صد و یازده مقدمات نکاح، حدود پنج روایت هست که بعضی از آن‌ها معتبر و صحیح هستند و مفید این هستند که مراد از **﴿اَلتّٰابِعِینَ غَیْرِ أُولِی اَلْإِرْبَةِ﴾** این عبارت است؛ «اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ»[[1]](#footnote-1)، در تفسیر این روایات چند مطلب ذکر کردیم تا به آخرین مطلب رسیدیم که در ذیل این روایات بود، گفته شد تفسیر در آیه حصری است یا بیان و توضیحی و بیان مصداق است که برای هر یک از دو طرف مسئله شواهد اقامه شد.

نکته‌ای که در تفاسیر عامه وجود دارد و روایاتی هم که آن‌ها نقل کرده‌اند، حاوی آن است این است که همین عبارت در روایات تفسیری عامه آمده است، یعنی الاحمق یا الابله الذی لا یأتی النساء آمده است منتهی روایاتی دارند که به عناوین دیگری هم اشاره می‌کند.

از این جهت است که خیلی در مقایسه این روایات با آنچه در عامه آمده است، به شکل واضح نمی‌شود قرینه پیدا کرد. با این توضیح که یک وقتی بود که در روایات عامه همه آمده بود، عناوینی غیر از «اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ»، اصلاً این در کلمات آن‌ها نیامده بود، آن وقت در روایات ما که آمده بود «اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ» این موجب می‌شد که بگوییم این عنایتی دارد، مقابل آن‌ها حرف دیگری می‌زند، چنین چیزی نیست.

و لذا قرینه خاصه‌ای نمی‌شود پیدا کرد، البته محتمل هست که بگوییم آن‌ها چند جور مطلب گفته‌اند، در روایات ما از بین آن‌ها فقط یکی آمده است، گویا عنایتی روی این هست. منتهی این در حد یک قرینه‌ای است.

بنابراین آن شواهدی که آورده شد، از یک سو برای اینکه «اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ» یک مصداق است، از یک طرف قابل توجه بود، به خصوص با توجه به این روشی که در روایات می‌بینیم، کثیراً ما حتی به صراحت حصر آمده است، ولی می‌بینیم واقعاً حصری نیست، مثل همان اهل الذکر، یا عورت، (البته در روایات).

از آن طرف هم مسئله حساسی با این ویژگی‌هایی که دارد ممکن است بگوییم تفسیر حصری می‌خواهد بگوید.

در میان این دو احتمال اگر واقعاً به نتیجه روشنی نتوانستیم برسیم؛

گفتیم یک احتمال این است که «اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ» یک مصداقی را بیان می‌کند، بدون اینکه مفهوم را حصر بکند. این شواهدی دارد.

از آن طرف اینکه این بیان اینجا حصری است، با بعضی از شواهد و قرائنی که عرض کردیم و آن را ملاحظه کردیم.

در جلسه قبل ترجیحی داده شد که بیان حصری نیست، یک مصداقی را ذکر می‌کند که کثیراً ما در روایات تفسیری بیان مصادیق است، نه بیان حصری، اگر کسی آن را ترجیح بدهد باید یک اطمینانی پیدا بکند

اگر نه! چه با آن شواهد حصر را ترجیح بدهد، یا اینکه با شواهد حصر را ترجیح ندهد، یک تردیدی برای او باقی بماند، آن وقت رسیدن به یک قاعده مطلقی فراتر از این دشوار می‌شود.

# احتمال جدید

تا اینجا یا کسی آن طرف را ترجیح می‌دهد یا این طرف را، اگر هم نتواند ترجیح دهد نتیجه تابع اخس مقدمات است نمی‌تواند به آن اطلاق در آیه حتی اگر در آیه اطلاقی قائل باشد تمسک بکند.

همان‌طور که در فتاوا که یک فتاوای واضحی که به آن اطلاق آیه و با الغاء خصوصیت از تابعین و غیر غالبی دیدن نداریم، فتاوای واضحی که بگوید ملاک فقط این است که میل شهوانی ندارد، دیگر هیچ چیز دیگری دخالت ندارد؛ لذا اگر تردیدی هم بماند همانطور است.

اما نکته و احتمال جدید در این روایات و به تبع آن در آیه مطرح کنیم یک چیز دیگری است که جسته و گریخته در بیانات سابق به آن اشاراتی داشته‌ایم، اما الان می‌خواهیم آن را تبیین و ترجیح بدهیم. این احتمال با بحث‌های قبلی متفاوت است.

# مقدمه

تا الان می‌گفتیم که بر اساس تفسیرها و تحلیل‌های اصولی و ادبی که انجام می‌دادیم، چند احتمال اینجا متصور است؛

## احتمال اول

اینکه قاعده عامه فقط غیر اولی الاربه است و آن هم به معنای الذی لا یأتی النساء. این وسیع‌ترین احتمال و اوسع احتمالات بود اینکه بگوییم قید تابعین غالبی است، احمقی هم که در اینجا آمده است یا حصر ندارد یا حتی این هم قید غالبی است و ملاک لا یأتی النساء است، لا یأتی النساء هم یعنی کسی که میل و قوه شهوانی ندارد، این اوسع الاحتمالات است. روی یکی از این توجیهاتی که گفتیم ممکن است کسی این احتمال را بپذیرد بگوید ملاک فاقد قوه شهویه و میل شهوی است، دیگر تابعین قید غالبی است و احمق هم مصداقی از این است و تمام. یک قاعده خیلی عامه‌ای اینجا پیدا می‌شود.

مردانی که فاقد شهوت و قوه شهوانی هستند، استثناء شده است، این اوسع الاحتمالات است.

در نقطه مقابل اضیق الاحتمالات هم آن است که در روایات آمده است حصر بکنیم، این اضیق الاحتمالات است که دو قید برای این جواز نظر و جواز ابداء زینت است، یکی احمقیت، احمقی که به معنای عرفی وجود دارد و دیگری فقدان قوه شهوانی.

این دو تا باید باشد، هر یک از اینها جزء موضوع است و موضوع مرکب از دو قید است، این که کسی احمق و ابله باشد به مفهومی که در عرف وجود دارد و میل شهوانی نداشته باشد، این خیلی محدود است، مطلق کسی که میل شهوانی ندارد مقصود نیست، مطلق فاقد میل شهوانی موضوع نیست بلکه علاوه بر آن احمق باشد که تفسیر آن را فرض کنیم که تابعین است، این اضیق احتمالات است.

بنا بر احتمال اول، ملاک فقد شهوانی است. یا شامل کبیر السن یا کذا و کذا، خصی که به اینجا رسیده باشد، مشمول این می‌شود.

بنا بر احتمال دوم یک چیز دیگری هم باید ضمیمه این باشد و موضوع مرکب از دو جزء است.

بین این دو ممکن است احتمالاتی فرض گرفت. آقای خویی می‌فرماید اینکه ما تابعین را قید می‌گیریم و می‌گوییم جزء موضوع است من ندیدم که اصحاب به این توجهی کرده باشند، گویا می‌خواهند بفرمایند که ما توجه به این کردیم که در آیه تابعینی هست و موضوع آیه لا یأتی النساء به نحو مطلق نیست. بعد می‌فرماید تابعین هم با توجه به این روایات معتبری که هست مقید می‌شود به همان «اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ».

این دو قول دو طرف اوسع الاحتمالات و اضیق الاحتمالات است.

و ما عرض کردیم اگر کسی نتواند قید غالبی بودن یا شواهد بیان مصداق بودن، اینها را نتواند تمان بداند، آن وقت نتیجه تابع اخس مقدمات است. همین اضیق الاحتمالات را باید بگیرد. اگر شرایط دو طرف که آن روز عرض کردیم برای کسی تام نشد، یک اجمال پیدا می‌کند و باید قدر متیقن بگیرد و نمی‌تواند به اطلاق آیه تمسک بکند، چون در خود آیه یک ابهامی وجود دارد.

مگر اینکه کسی بگوید ما روایات را مجمل دانستیم و در آیه اطلاقی می‌بینیم و به اطلاق تمسک می‌کند و اگر نتواند به اطلاق تمسک کند و اجمال را بپذیرد باید اضیق الاحتمالات را بگیرد.

## احتمال دوم

یک احتمال دیگری اینجا وجود دارد و آن احتمال دیگر این است که تاکنون می‌گفتیم این لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ و احمق اینها با مفهوم عرفی که به ذهن تبادر می‌کند بنا بر اضیق الاحتمالات دوتا جزء موضوع هستند بنا بر اوسع الاحتمالات هم می‌گفتیم این مثال است و قید غالبی است و ملاک فقد قوه شهویه است،

# اقسام فاقد قوه شهویه

اما احتمال دیگری که اینجا وجود دارد و با این مقدمه قابل تقریر است و آن مقدمه این است که در کسانی که فاقد قوه شهویه هستند اینها علی قسمین هستند،

## نوع اول

یک قسم فاقد قوه شهویه است که از لحاظ ادراک علمی، درک مسائل شهوانی دارد، مثل کسی که سن بالایی رسیده است، ممکن است هیچ میل شهوانی نداشته باشد، ولی درک آن مسائل شهوانی و جنسی را دارد.

این یک نوع است که بخشی از اینها که مثال زده می‌شود در اینجاها از قبیل خصی و کذا و کذا از این قبیل است.

## نوع دوم

آن است که فاقد ادراک مسائل شهوی است، درکی از این مسائل ندارد، مثل بچه‌ای که هنوز به تمییز نرسیده است، درکی از این روابط جنسی ندارد و لذائذی که در آن هست و امثال اینها، این نوع دوم است و واقعاً در عالم خارج آن‌ها که مایل به امور شهوانی نیستند و نظام هورمونی آن‌ها به جایی رسیده است که تولید هورمون‌های شهوانی نمی‌کند و میلی در آن‌ها منقدح نیست، اینها یک نوع نیستند و طیفی دارند و در بعضی موارد بدون اینکه بخواهد و مایل باشد، اما می‌فهمد و از مسائل جنسی و جاذبه‌های جنسی تصویر دارد، بعضی از اینها این تصویر را ندارند.

احتمالی که در این روایات شریفه در تفسیر آیه می‌رود این است که «اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ» این را می‌خواهد بگوید، مقصود از احمق ابتدائاً یعنی کسی که دچار بلاهت و حماقت است، بلاهت را گفتیم؛ بلاهت و حماقت به معنای عرفی آن، اعم از کسی است که میل و درک دارد یا ندارد، احمق‌ها و ابله‌ها انواعی است.

اما در اینجا ممکن است کسی بگوید به مناسبات حکم و موضوع، مراد از احمق یعنی آن طیفی از احمق‌ها و نادان‌هایی است که علاوه بر قوه شهویه ندارد، بلاهت و حماقت در درک مسائل شهوانی دارد، چون احمق، فساد فی العقل أو ضعف فی الرأی. فساد و ضعف در رأی دارد و ممکن است بگوییم ولو از نظر لغوی یک چیز اعمی است، بین حماقت و میل و درک مسائل شهوانی، عموم و خصوص من وجه است همان‌طور که قبلاً عرض کردیم. ولی مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات می‌گوید مقصود از احمق اینجا مطلق ابله و احمق به آن معنایی که ما در خارج سراغ داریم نیست، بلکه مراد از احمق و ابله، حماقت و بلاهت و کودنی و عدم دریافتی است که درک حصولی از جاذبه‌های شهوانی در او نیست.

این یک احتمال جدیدی است که ممکن است کسی آن را بگوید البته ابله و احمق معنای اعمی دارد ولی به مناسبات حکم و موضوع مراد از احمق و ابله یعنی کسی که درکی از مسائل شهوانی ندارد و قوه شهوانی هم ندارد.

آن وقت موضوع در اینجا مرکب از این دو قید است، مردانی که نه میل دارند، نه درکی در آن‌ها نسبت به این مسائل جنسی وجود دارد. نه اینکه قوای او تحلیل رفته است، بلکه شناخت او از بین رفته است، یا بچه (که اینجا رجال دارد و بچه در استثناء دیگری است) یا مجانین و مرزی‌ها و معلول‌های ذهنی که درکی ندارند و البته قوه هم ندارند چون ممکن است درک نباشد ولی روی غریزه بدون اینکه درکی داشته باشد تحرک جنسی باشد. ممکن است آن هم فرض بشود. لذا ماده افتراق این طرف خیلی کمتر است.

با این تفسیر به این می‌رسیم که روایات می‌خواهند بگویند که تابعین غیر اولی الاربه یعنی احمقی که لا یأتی النساء است. احمق هم نمی‌خواهد فقط آن مسئله نقص عقلی نظری یا عملی مطلق را بگوید، نقص عقل معطوف به حوزه جاذبه‌های جنسی، عقل او در جاذبه‌های جنسی هم تجزیه و تحلیلی ندارد و کم می‌آورد و قوای هورمونی و شهوانی او ضعف دارد. این یک احتمال دیگری است که اینجا مطرح است.

البته باید این را گفت که احمق علی‌رغم اینکه موضوعیت دارد، احترازی است و غالبی نیست اما خود عنوان یک تقیّد بیشتری در آن هست و آن‌ عدم درک در مسائل جنسی است، فرد ادراکات جنسی و فرد امیال جنسی، این دو که باهم شد این مردان مستثنی هستند.

## جمع‌بندی

اگر تردیدی در این بحث‌ها باقی بماند ما باید اخص را بگیریم.

ممکن است پیرمردی به جایی برسد که درجاتی از آلزایمر در او پیدا بشود که ادراک جنسی در او تمام است و قوه‌ای هم ندارد، او هم «اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ» است.

شاهد این روایت پنجم اینجاست، این دو نفری که آنجا بودند و واقعاً مخنث بودند و میل شهوانی به احتمال زیاد نداشتند، ولی درک داشتند، لذا تصویر عجیب غریب از زن انجام می‌دهد، تصویری که نشان می‌دهد ادراک قویی دارد و واقعاً این مسائل جنسی را می‌فهمد با تعابیری که باید دو جلسه گذاشت و لغات آن را درآورد.

مقداری مستبعد است، کسی که سُقمی پیدا کرده است و قوه شهوانی را ندارد ولی خوب مسائل را می‌فهمد، بگوییم این الان می‌تواند به زنها نگاه بکند، مقداری بعید است که شارع این تجویز را انجام بدهد. این هم احتمالاً دلیل این است که فتاوای روشنی نداریم.

این استثناء باید می‌آمد، ذهن فقیه گیر داشته است که بگوید لا یأتی النساء ملاک تام است از آن طرف که در تابعین و احمق می‌آمده است، نمی‌توانسته است تفسیر روشنی به دست بیاورد، لذا کلمات و فتاوا اضطراب دارد. ولی به نظرم اگر این احتمال را، مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات جامع مسئله را دخیل بکنیم، آن وقت می‌شود به چیزی رسید که البته محدد است و دقیق هم می‌شود در عداد آن استثنائات قبلی آورد، یکی از عناوین این را آورد که افراد بالغی که درکی از جاذبه‌های جنسی ندارند و میلی هم جنسی هم ندارند ولو اینکه آدم عاقلی باشد.

اصالة الموضوعیه را در تابعین و احمق حفظ کردیم و گفتیم قید احترازی است از آن طرف هم احمق را که می‌دانیم احمق‌ها متفاوت هستند و طیفی دارند اینجا می‌گوییم آن کسی که ادراک شهوانی ندارد، لا یأتی النساء هم کسی است که میلی ندارد و اقدامی انجام نمی‌دهد و حتی ممکن است بگوییم اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ، لا یأتی النساء را به معنای عملی بگیریم منتهی اصل موضوع این احمق است، احمق جنسی است. فقدان ادراک جنسی که موجب‌ عدم اقدام عملی می‌شود این ملاک استثناء است.

# نکته ششم ذیل روایات

یک مبحث دیگر ذیل این روایات دو تعبیری بود که داشتیم، در بعضی روایات داشت، «اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ» و در بعضی روایات داشت «هو اَلْأَحْمَقُ اَلْمولی‌علیه اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ»[[2]](#footnote-2)، در بعضی مولی علیه داشت و در بعضی نداشت.

طبعاً اگر این مولی‌علیه باشد و قید هم احترازی باشد، اخص از مطلق احمق می‌شود با قطع نظر از حرف اخیری که زدیم. یک جا دارد؛ «اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ» و یک جای دیگر دارد؛ «هو اَلْأَحْمَقُ اَلْمولی‌علیه اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ»

سؤال این است که این دو باهم چگونه قابل جمع است.

توجه کنید که اهمیت این سؤال وقتی است که ما بیان را تفسیری و حصری بدانیم نه بیان را تطبیقی و بیان مصداق بدانیم، اگر تطبیقی و بیان مصداق باشد، آنجا یک مصداقی را ذکر کرده است، اینجا چیز دیگری ذکر کرده است، تفاوت اینها خیلی اهمیت ندارد، انواع تطبیقات دارد یک جایی تطبیق خاص‌تری می‌آورد، یک جایی تطبیق عام‌تری می‌آورد، چون تطبیق است و یا اگر قید غالبی گرفتیم باز اهمیتی ندارد، .

اما اگر گفتیم این بیان تفسیری و حصری است، **﴿التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ﴾** را تفسیر می‌کند که همین است و لا غیر، اگر این شد، آن وقت تفاوت دو بیان حساس می‌شود و اهمیت پیدا می‌کند

برای اینکه بنا بر یک تفسیر می‌گوید «اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ»، بنا بر یک تفسیر دیگری می‌گوید المولی‌علیه این که دارای ولی باشد آن وقت اهمیت پیدا می‌کند.

روی این فرض باید یک مطلب دیگر افزود و آن این است که آیا هر احمقی، حتماً «اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِی لاَ یَأْتِی اَلنِّسَاءَ»، حتماً ولایت شرعیه یا عرفیه می‌خواهد یا خیر؟

اگر همه احمق‌ها نیاز به این ولایت داشته باشند، باز هم سؤال خیلی اهمیت ندارد ولی اگر بگوییم مولی‌علیه مساوی با احمق نیست و روایت هم در مقام تفسیر حصری است. اینجا است که دیگر حمل مطلق بر مقید می‌شود.

# پاسخ به سؤال

جوابی که به این سؤال می‌شود داد این است که دو بیان مطلق و مقید وجود دارد، در اصول گفته می‌شود که مثبتین مطلق حمل بر مقید نمی‌شود، اگر یک دلیلی گفت اکرم العالم و دلیل دیگری گفت اکرم العالم العادل، حمل نمی‌شود و اینجا مثبتین است.

اما نکته‌ای که با این مبانی وجود دارد این است که (در اصول فقه و کفایه و جای دیگر بوده است) گفته می‌شود مطلق در دو جا حمل بر مقید می‌شود؛

یکی آنجا که مثبت و نافی باشد؛ بگوید اکرم العالم و آن بگوید لاتکرم الفاسق

یکی هم آنجا که وحدت حکم باشد؛ آنجا می‌گویند علی‌رغم اینکه مثبتین هستند حمل مطلق بر مقید می‌شود و اینجا هم اگر کسی گفت تفسیر حصری است، (معلوم است این دو تا یک چیز را می‌خواهند بگویند) چون وحدت و حکم می‌شود اینجا مطلق بر مقید حمل می‌شود علی‌رغم اینکه مثبتین هستند. یعنی یک مطلوب و یک تفسیر اینجا وجود دارد آن یک تفسیر حصری نمی‌دانیم آن است یا این است، اینجا می‌گوییم مطلق بر مقید حمل می‌شود اگر هم تردید بکنیم، نتیجه تابع اخس مقدمات است.

این هم یک نکته‌ای است که اینجا گفته شد منتهی اینکه مولی‌علیه اینجا قید اضافه‌ای بر احمق باشد، شاید نباشد، بنا بر آن تفسیر مشهور. بنا بر تفسیری که ما عرض کردیم قید اضافه است. آن وقت آن را باید اضافه کرد.

لذا اگر روی تفسیر حصری جلو بیاییم و احمق را به مناسبات حکم و موضوع بگیریم، بعید نیست که مولی‌علیه اینجا یک قیدی را اضافه می‌کند یعنی می‌گوید این عقب‌مانده یا مجنونی است که ولی می‌خواهد و درک شهوانی ندارد، قوه شهوانی هم ندارد. این اخص احتمالات می‌شود و اوفق با احتیاط هم هست.

خیلی دلچسب است که بگوید استثناء آن عقب‌افتاده، دیوانه، مرزی و کسی است که نیاز به ولی دارد و ادراک و قوه هم ندارد، سه قید از این مجموعه در می‌آید و منظور از تابعین یعنی کسی که این سه قید را دارد، آن وقت این تابع مطلق است، بعید هم نیست که آیه می‌گوید تابع یعنی آن که واقعاً تابع است یعنی ولی دارد، درک شهوانی ندارد و قوه هم ندارد، مثل بچه است.

اگر در مولی‌علیه هم این حرف بزنیم که مولی‌علیه اینجا قیدی است که آن احمق را تقیید می‌کند، آن روایات مطلق را تقیید می‌کند، آن وقت جمع آن سه قید می‌شود.

# جمع‌بندی

با مناسبات حکم و موضوع و قواعدی که اینجا از اصول و ادبیات اعمال کردیم این را قوی می‌دانیم که تابعین تفسیر می‌شود، تابعین یعنی کسانی که؛

۱- ولی دارند

۲- و درک شهوانی ندارند

۳- و قوه شهوانی ندارند.

پس تابعین یعنی مولی‌علیه‌ای که درک شهوانی ندارد و غیر اولی الاربه یعنی فقد قوه شهویه است.

1. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص204، أبواب أبواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب111، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/20/204/%D8%B3%D8%A3%D9%84%D8%AA) [↑](#footnote-ref-1)
2. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص204، أبواب أبواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب111، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/20/204/%D8%B3%D8%A3%D9%84%D8%AA) [↑](#footnote-ref-2)